**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه هفتاد و دوم\_ 28 بهمن 1399**

**[چکیده­ایی از مطالب گذشته]**

بحث در تقاریبی بود که در مورد تأثیر قصور قدرت بیان شده بود، سه نظریه بود:

نظریه اول این که قصور قدرت در تزاحم در مرحلۀ جعل تأثیر می­کند، تقریب اول، از این بیان این بود که در تزاحم تنافی بین حکیم فقط در مرحلۀ مدلول مطابقی است و در تعارض تنافی مدلول مطابقی و التزامی در مرحلۀ کشف ملاک، در این جا بین مرحوم آخوند و مرحوم آقا ضیاء بحثی بود که گذشت.

تقریب دوم از وجه اول مبتنی است بر این که ارتکازات عقلائیه باعث می­شود خطابات مقید بشود به قدرت در مرحلۀ جعل.

ما در این تقریب اشکال داشتیم اما بنابر این که این تقریب درست باشد، فرق بین تعارض و تزاحم در این است که اساسا در دلیلین متزاحمین تنافی نیست، **لأنّ المکلف لو الشتغل باحد المتساویین او بالأهم فانّ موضوع الدلیل الآخر ینتفی**، اگر الف و باء متساوی بودند و تزاحم داشتند، من الف را انتخاب کردم، دیگر خود به خود موضوع دلیل باء منتفی است، و اگر الف اهم از باء بود، به الف که اهم بود عمل کردن، باز موضوع دلیل مهم منتفی می شود،

فرق بین تزاحم و تعارض بنابر تقریب دوم از وجه و رای اول این است که در تعارض تنافی هست، در تزاحم تنافی نیست، این عصارۀ مطالب جلسات گذشته.

و هذا تمام الکلام در رأی و وجه اول با دو تقریبش.

**[رأی دوم]**

اما رأی دوم می گوید قصور قدرت مقید و محدد حکم است، در مرحلۀ فعلیت، چنان که می دانید بعد از مرحلۀ انشاء و جعل نوبت به مرحلۀ تحقق موضوع می رسد که فعلیت است، اگر به من گفته باشد مولا "صل" و اگر فرموده باشد، "ازل النجاسة عن المسجد" و من نتوانم این دو را در آن واحد جمع کنم، این عدمِ القدرة مَن، این ناتوانی در جمع بین دو امتثال، توسط من در مرحلۀ جعل "صل" و جعل "ازل النجاسة" تأثیر نکرده است، بلکه در محلۀ فعلیت تأثیر می کند.

محقق نائینی جزء کسانی است که خلافاً لصاحب الکفایة و خلافاً للمحقق العراقی، که آن دو بزرگوار تأثیر قصور قدرت را در مرحلۀ جعل دانسته­اند، نائینی بزرگوار در مرحلۀ فعلیت می داند.

**[تقریب اول از رأی دوم]**

برای این رأی هم دو تقریب می توان بیان کرد، مثل رأی اول، که دو تقریب داشت، تقریب اول با استفاده از یک اصطلاح در مدرسۀ محقق نائینی است و آن اصطلاح قضایای حقیقیه است و تقریب دوم با استفاده از یک اصطلاح دیگر که در این مدرسه دیده می شود، و آن اصطلاح متمم جعل است. اما تقریب اول، بارها گفته­اییم محقق نائینی معتقد است، نحوۀ وضع قضایای شرعیه علی نهج القضایا الحقیقیة است، می دانید که در تحلیل حقیقت قضایای شرعیه، عده­ایی اصطلاح قضایای قانونیه را به کار می­برند، و در مقصود از قضایای قانونیه نیز اختلافاتی است که در ادامۀ بحث اشاراتی خواهم داشت.

اما محقق نائینی و من تبعه من اجلة تلامذته و تلامذة تلامذته اصطلاح قضایای حقیقیه را به کار می برند، در برابر قضایای خارجیه معلمی را فرض کنید که خطاب به دانش آموزان موجود در کلاسش دستوری را می­دهد، این دستور معلم قضیۀ خارجیه است، مکلفین به این دستور مثلا آن 20 نفری هستند که در کلاس حاضر هستند، اما مجلس قانون گذاری را در نظر بگیرید که برای محصلان دستور العملی را صادر می­کند، نائینی نظر مبارکش این است که این­گونه موارد معمولاً قضایای حقیقیه است و منظور از قضایای حقیقیه این است که هر کسی که این شرائط مزبوره را داشت، چه الآن موجود و حاضر باشد، چه بعدا موجود شود و این شرائط را داشته باشد، این حکم را داراست، لذا بارها از محقق نائینی و نیز محقق خویی اعلی الله مقامهما این مطلب را شنیده­اییم و نقل کرده­اییم که حقیقت قضایای حقیقیه یک قضیۀ شرطیه است. وقتی مجلس قانون­گذاری به نحو قضیۀ حقیقیه قانونی را مثلا برای محصلین می نویسد، معنای این قانون این است که اگر کسی موجود بود، یا موجود شد و این خصوصیات را داشت، هذا حکمه. این قانون اوست.

ببینید من با اگر تعبیر کردم که قضیه را قضیه شرطیه کنم، پس لب قضایایحقیقیه قضایای شرطیه است. مهم این است که وقتی مرحوم نائینی و من تبعه می گویند تکالیف علی نحو القضایا الحقیقیة است، دیگر نمی توانند تنافی را در مرحلۀ جعل بین "صل" و " ازل النجاسة عن المسجد" تصور کنند، آنجا که مکلف قادر بر جمع بین دو تکلیف نیست، قصور قدرت او در مرحلۀ جعل تأثیر نمی کند، تنها چیزی که تأثیر در مرحلۀ جعل می کند، وجود مدالیل متنافیه است.

"صل صلاة الجمعه" و "لا تصل صلاة الجمعه" این جا اشکال در مرحلۀ جعل است ولی وقتی بین "صل" و "ازل النجاسة عن المسجد" تنافی نبود، در خود مدلول­شان درگیری بالذات نبود، و فقط قصور قدرت بود از امتثال دو تکلیف آن هم بسبب التضاد الاتفاقی بینهما، نه تضاد دائمی، "صلاة" با "ازل النجاسة" گاهی باهم در مرحلۀ امتثال تضاد پیدا می کنند. این تضادی که اولا مربوط باشد به مرحلۀ امتثال لا الجعل، و ثانیا تضادی اتفاقی باشد نه دائمی، هرگز مدلول "صَل" . "ازل النجاسة" را به نحو تنافی و تعارض قرار نمی دهد. و لا یراهم العقلاء من التکالیف المتعارضة.

اگر مولا به نحو قضیۀ حقیقیه فرمود مکلف نماز بخواند و بعد به نحو قضیۀ حقیقیه فرمود، مکلف ازالۀ نجاست از مسجد کند، تنافی بینهما فی مرحلة الجعل؛ چون به نحو قضیۀ حقیقیه است ولی از آن جا که همۀ تکالیف شرعیه لباً مقید به قدرت است، فلا تکونُ هذه التکالیف فعلیة الّآ بعد تحقق موضوعها بکل قیوده و شروطه و منها القدرة. مرحلۀ جعل که تمام شد، حال می دانیم هر تکلیفی بخواهیم یا نخواهیم، بگوییم یا نگوییم لباً محدد به قدرت است، معنای محدد بودن تکالیف به قدرت این است که هر تکلیفی تا تمام موضوعش با تمام قیود و شروطش، از جمله قدرت محقق نشود، آن تکلیف فعلیت پیدا نمی کند، تکلیف جعل شده است، اما چون قدرت بر انجام آن نیست، فعلیت پیدا نمی کند، مرحلۀ فعلیت چنان که عرض کردم، یعنی مرحلۀ تحقق موضوع بکل قیوده و شروطه و منها القدرة فلابد من تحقق القدرة علی الامتثال لیکون التکلیف فعلیا.

حال سراغ باب تزاحم که می آییم مفروض در بحث ما در تزاحم این است که مکلف یک قدرت بیشتر ندارد، یا باید نماز بخواند، یا باید ازاله کند، نماز می گوید سراغ من بیا، "ازل النجاسة" می گوید ازاله کن،

[فارق تعارض و تزاحم در این تقریب]

اذا فالتنافی بین الدلیلین در تنزاحم نشأ من قصور القدرة و فرق تزاحم و تعارض، این است که در تعارض تنافی بین ذات دو دلیل است، اما در تزاحم تنافی امری عارضی است.

نشأ من قصور القدرة و قدرت هم شرط فعلیت حکم است، من اگر "صل" را به تنهایی در نظر بگیرم، قادر هستم و تکلیف فعلی است. "ازل النجاسة عن المسجد" را به تنهایی ببینیم، قادر هستم و حکم فعلی است. أمّا آن­چه اشکال به وجود آورد این جمع بین دو تکلیف بود، و از آنجا که تنافی بین "صل" و "ازل النجاسة عن المسجد" مربوط به مقام جعل نیست، بلکه مربوط به مقام فعلیة است، پس معالجه­ایی را هم که می خواهیم برای تزاحم در نظر بگیریم، با معالجه­ایی که در تعارض هست، متفاوت است، معالجه تحیر تعارضی مربوط می شود به مرحلۀ جعل، معالجۀ تحیر تزاحمی مربوط می شود به مرحلۀ فعلیت.

جناب محقق نائینی چگونه تحیر تعارضی را معالجه می کنید؟ آیا این جا هم مثل تعارض می گویید هر دو تکلیف ساقط است؟ آن­گونه که در تعارض بحث تساقط را مطرح می­کنید این جا هم می­توانید بگویید؟ می­گوید خیر، بحث تساقط جایی مطرح است که تحیر ما، تحیر تعارضی باشد، اما این­جا که در اصل و جعل تعارض نیست.

آیا در این جاراه­حل­تان این است که یکی از این دو تکلیف را من اصله ساقط و به دیگری عمل کنید و بگویید این کان لم یکن باشد؟ باز هم این حرف وقتی تصور دارد که جنگ در مرحلۀ جعل باشد، و این جا چون در مرحلۀ جعل جنگی نیست، نه دو تکلیف را بالمرة کنار می زنیم و نه یکی را من اصله، وقتی ما راه داریم، برای شکستن بن­بست تحیر تزاحمی در عین آن­که اصل تکلیف به هر دو باقی باشد، چه دلیلی داریم رو به سوی تساقط بیاوریم؟ چه وجهی دارد یکی را من اصله ساقط کنیم؟ راه داریم، می گوییم این جا این الف و بائی که با یکدیگر در تزاحم هستند، با یکدیگر مساوی هستند یا یکی اهم است و دیگر مهم؟ اگر هر دو مساوی هستند، اطلاق هر یک را، مقید بکنید به ترک دیگری، اگر یکی از این ها اهم است، یکی مهم، اطلاق مهم را مقید به ترک اهم کنید رفع تنافی می شود.

به تعبیر این اعاظم در مدرسۀ نائینی ضوان الله علیه و علیهم اجمعین این جا باید قاعدۀ الضرورات تتقدر بقدرها را پیاده کنیم، وقتی می بینید دو دلیل در مرحلۀ جعل درگیری ندارند و وقتی می بینید دو دلیل قابل تصالح با یکدیگر هستند، وقتی می بینید دو دلیل تضادشان دائمی نیست، چه وجهی دارد، که هر دو دلیل را از دور خارج کنید؟ چه وجهی دارد یکی از دو دلیل را هم از دور خارج کنید؟ نهایتاً این تحیر تزاحمی باعث یک تقیید در این دو دستور می شود، وقتی می توانیم تحیر تزاحمی را با تقیید دیگری به ترک دیگری، برداریم چه لزومی دارد هر دو دلیل را ساقط کنیم؟ چه لزومی دارد یکی از دو را بالمرة ساقط کنیم؟ مگر نه این است که الضرورات تتقدر بقدرها؟ مگر نه این است که اگر اطلاق هر یک را به ترک دیگری مقدی کنیم، تحیر تزاحمی برداشته می شود؟ دیگر چرا دو دلیلی را دیگر ببریم؟ یا یکی را کلا ببریم؟ نه می گوییم اگر اینها متساوی هستند اطلاق هر یک مقید به ترک دیگری می شود اگر اهم و مهم هستند، اطلاق مهم مقید به ترک اهم می شود.

این مطلب مقدار دیگری محتاج توضیح است ان شاء الله جلسۀ آینده.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .